



پیغام عشق

قسمت ششصد و هشتاد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۸ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۷

ای بسا قاضی حَبْرِ نیک‌خو

از گلو و رشوتی او زردرو

*حَبْر: دانشمند، عالم

چه بسیارند فضاتِ دانشمند و خوش اخلاقی که سابقه خوبی دارند ولی بر اثر امیال شکم یعنی (خواستن همانیدگی‌ها) طمع و رشوه‌خواری در نزدِ خدا و خلق، زردرو و شرمسار شده، رسوا می‌شوند.

حدیث

«لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَ وَالْمُرْتَشِيَ»

«لعنت کناد خدا، رشوه دهنده و رشوه گیرنده را.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۸

بلک در هاروت و ماروت آن شراب

از عروج چرخشان شد سدّ باب

بلکه شراب شهوت و دنیاطلبی و شیره کشیدن از همانیدگی‌ها حتی هاروت و ماروت را نیز از عروج به آسمان‌ها و به سوی خداوند بازداشت. [هاروت و ماروت نماد هشیاری و عقل هستند و این بیت مربوط به داستانی است که هاروت و ماروت عاشق زنی شدند. آن زن گفت اگر می‌خواهید با من هم‌بستر بشوید باید شوهرم را بکشید، آن‌ها قبول نکردند، گفت پس شراب بخورید، آن‌ها شراب این جهان را خوردند، مست شدند و انسانی را نیز کشتند. یعنی از طریق قرین انسانی را به قبر ذهن کشیدند و وقتی خواستند به سوی خداوند بازگردند نتوانستند. این داستان تمثیل ما انسان‌ها است. ما نیز با خوردن



شراب این جهان و شیره کشیدن از همانیدگی‌ها خودمان را در ذهن می‌کشیم و انسان‌های دیگر را نیز به قبر من ذهنی می‌کشانیم و تا زمانی که این کار را ادامه دهیم نمی‌توانیم به سوی خداوند پرواز کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۹

بایزید از بهر این کرد احتراز

دید در خود کاهلی اندر نماز

بایزید [عارف بزرگی که مورد احترام مولانا است] وقتی احساس کرد که در نماز گزاردن کاهل و بی‌حال است، گفت من باید علت را پیدا کرده و از آن پرهیز کنم. [در این جا منظور از نماز می‌تواند نماز واقعی و یا هر کاری مثل فضاگشایی و مراقبه باشد که انسان می‌خواهد از طریق آن از من ذهنی رهایی یابد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۰

از سبب اندیشه کرد آن ذُلباب

دید علت، خوردن بسیار از آب

بایزید علت این سُستی را جست‌وجو کرد و بالاخره به این نتیجه رسید که سبب آن، خوردن آب فراوان از همانیدگی‌ها و شیره کشیدن از چیزهای این جهانی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۱

گفت: تا سالی نخواهم خورد آب

آنچنان کرد و، خدایش داد تاب

پس با خود قرار گذاشت که تا یک سال تمام هیچ آبی از همانیدگی‌ها نخورد و بر سر این پیمان نیز ایستادگی کرد و خدا نیز به او تاب و توان و روشنایی داد، بنابراین او تابش عشق را شروع کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۲

این کمینه جهدِ او بُد بهر دین

گشت او سلطان و قُطبُ العارفین

خودداری بایزید از خوردن آب همانیدگی‌ها در طول یک‌سال، تازه کمترین جهد و ریاضت او در راه دین‌داری بود. از این‌رو او «سلطان و قطب عارفان» شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۳

چون بُریده شد برای حلق، دست

مردِ زاهد را در شِکْوٰی ببست

چون دستِ آن مرد پارسا به خاطر حلق یعنی امیال شکم (خواستن همانیدگی‌ها و نیازهای روانشناختی) بریده شد، بنابراین او دیگر شکایت و اظهارِ عدم رضایت را تمام کرد و گفت من باید از این ماجرا چیزی یاد بگیرم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۴

شیخِ اَقْطَعِ گشت نامش پیشِ خلق

کرد معروفش بدین آفاتِ حلق

بدین سان نامِ وی در میان مردم به شیخِ اقطع (دست بریده) معروف شد و چون از آسیبی که میل به شکم، یعنی نیازهای روانشناختی و شهوتِ همانیدگی‌ها برای او پدید آورده بود شکایت نکرده و رضا داشت بنابراین رستگار شد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه ببند او مُسَبِّب را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

هر کسی که فضا را باز کند و با فضای گشوده‌شده و دید عدم، آشکارا مسبب را ببیند که با خرد کل و از طریق قضا و کن فکان همه‌چیز را درست می‌کند، دیگر دل‌بستهٔ سبب‌های ذهنی نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌یی

در سبب، از جهل بر چفسیده‌یی

*چفسیده‌یی: چسبیده‌ای

ای انسان، تو از زمان کودکی با سبب‌سازی در ذهنت، فضای علت و معلول را ایجاد کرده‌ای و از جهل و نادانی فقط به علت‌های ذهنی چسبیده‌ای. به همین دلیل از خدا که ایجادکنندهٔ سبب‌هاست و از مرکز عدم غافل هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با سبب‌ها از مُسَبِّب غافلی

سوی این روپوش‌ها زان مایلی

به دلیل توجه به اسباب ظاهری و علت و معلول ذهن از خدا که مسبب‌الاسباب است غافل مانده‌ای درحالی‌که آن اسباب، همانیدگی‌های توست که به منزلهٔ روپوشی روی مسبب یعنی خداوند را می‌پوشاند و تو به خاطر کاهلی و ماندن در ذهن، به آن‌ها میل داری.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چون سببها رفت، بر سر می زنی

ربنا و ربناها می گنی

زمانی که سببها با فرمان قضا و کن فکان زندگی از میان برود به جای این که تصمیم بگیری به آنها توجه نکنی و فضا باز کنی و مقاومت نداشته باشی، باز هم به خاطر از دست رفتن سبب‌هایی که ذهنت می پندارد خوش بخت می کنند بر سرت می زنی و خدا خدا می گویی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

ربّ می گوید: برو سوی سبب

چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

*صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند به تو می گوید: برو سراغ سبب‌هایی که ذهنت نشان می دهد. چه عجب که فهمیدی من هم وجود دارم و از قدرت آفرینندگی من یاد کردی و متوجه شدی باید با فضاگشایی مرا در مرکزت بگذاری!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷

گفت: زین پس من تو را بینم همه

ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

*دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب



آن بنده گفت: من از این به بعد مرکز م را عدم کرده و فقط تو را می بینم و دیگر به سوی سببها، دمدمه ها و حرفهای من ذهنی نمی روم و به آنها گوش نمی دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُوا لَعَادُوا، کار توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

*رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده اند، باز گردند

خداوند به او می گوید: اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض این که دوباره به ذهن برگردی، باز مجذوب همان کارها و سببهای من ذهنی می شوی و مرا از یاد می ببری. ای بنده توبه شکن و سست عهد، کار تو همین است؛ چرا که تو در توبه، یعنی برگشت از ذهن به فضای گشوده شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه بسیار سست هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرست، بر رحمت تنم

خداوند می گوید: من آن کارهای تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می کنی در نظر نگرفته و از تو انتقام نمی گیرم بلکه اگر در برگشتن به فضای گشوده شده سست نبوده و به عهد الست پایبند باشی، دائماً به تو لطف می کنم و تو را می پذیرم؛ چرا که رحمت من وسیع و بی نهایت است و من می خواهم تو را با عنایت و لطفم پرورش دهم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۶

«... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»

«... و رحمت من همه چیز را دربر می گیرد...»



[خداوند دائماً می‌خواهد، لطف، رحمت، کمک، شادی، عقل و حمایتش را به ما برساند و هیچ موقعی نیست که بخواهد از ما انتقام بگیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از گرم، این دم چو می‌خوانی مرا

خداوند می‌گوید: من به عهد بد تو که تسلیم نشده، مرتب به ذهن می‌روی و مقاومت می‌کنی نگاه نمی‌کنم. اگر این لحظه شکایت نکنی و مشکلاتت را گردن دیگران نیندازی و با فضاگشایی مرا بخوانی از روی بخشش و گرم بیکرانم به تو کمک می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۳۹

این پشیمانی قضای دیگرست

این پشیمانی بهل حق را پرست

این پشیمانی نیز قضای دیگری بوده و اگر به ملامت و پشیمانی بچسبی سوءالقضا (قضای بد) است. پس این پشیمانی و اتفاقات گذشته را با فضاگشایی رها کن و خداوند را پرست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۰

ور کنی عادت پشیمان خور شوی

زین پشیمانی پشیمان تر شوی



و اگر به پشیمانی و ملامت خود عادت کنی، به این کار معتاد شده و دائماً دچار پشیمانی می‌شوی و از این پشیمانی، پشیمان تر و پریشان می‌شوی و زندگی‌ات به این ترتیب خراب خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۱

نیم عمرت در پریشانی رود

نیم دیگر در پشیمانی رود

با پشیمانی‌های یاد شده، نیمی از عمرت در پریشانی سپری می‌شود و نیمی دیگر در پشیمانی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۴

نه که ما را دستِ فضلش کاشته است؟

از عدم ما را نه او برداشته است؟

مگر نه این است که دستِ فضل، دانش و بخشش خداوند، وجود ما را کاشته و پدید آورده است؟ مگر نه این است که خداوند با لطف خود ما را از عدم، به عرصه وجود درآورده است؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۵

ای بسا کز وی نوازش دیده‌ایم

در گلستانِ رضا گردیده‌ایم

چه نیکی‌ها و الطافِ فراوان که از خداوند دیده‌ایم و در گلستانِ خشنودی و رضای او سیر کرده‌ایم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۶

بر سرِ ما دستِ رحمت می نهاد

چشمه‌های لطف از ما می گشاد

خداوند دستِ رحمتِ روی سرِ ما می کشید و چشمه‌های مهربانی و لطف را از ما روان می ساخت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۷

وقت طفلی‌ام که بودم شیرجو

گاهوارم را که جنباید، او

در آن زمان‌ها که من کودکی شیرخواره بودم، گهواره‌ام را چه کسی به حرکت در می‌آورد و از چه کسی غذای نور و هشیاری خوردم؟ مسلماً خداوند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۸

از که خوردم شیر، غیر شیر او؟

کی مرا پرورد جز تدبیر او؟

از چه کسی شیر خوردم به جز شیر حق؟ چه کسی مرا پرورش داد جز تدبیر حق؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۹

خوی، کآن با شیر رفت اندر وجود

کی توان آن را ز مردم واگشود؟



خوی و خصلتی که همراه شیر و تدبیر خداوند در جان، سرشت و طبع آدمی درآید. چه کسی می‌تواند آن خوی و خصلت و توانایی تشخیص را از آدمیان بگیرد؟

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: خانم سمیه

گوینده: خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۱

یا چو مستغرق شدی در عشق خر

آن کدو پنهان بماندت از نظر

[در داستان خاتون و کنیزک در دفتر پنجم مثنوی می‌خوانیم که کنیزک با خر خاتون خود، شهوت‌رانی می‌کرد. روزی خاتون متوجه می‌شود و حرص این عمل، او را وادار به شهوت‌رانی با خرش می‌کند. در این تمثیل کنیزک از یک کدو به‌عنوان ابزار موازنه‌کننده و به‌اندازه‌ای که از آلت خر لازم داشت استفاده می‌کرد. اما خاتون این کارهایی را که کنیزک یاد گرفته بود انجام نداد؛ در نتیجه با خر آمیزش می‌کند و این عمل ناشیانه او منجر به مرگش می‌شود. مولانا در ادامه داستان می‌گوید:]

آن قدر در عشق خر، که در این جا نماد من‌ذهنی است، غرق شدی که کدو، یعنی آن ابزار موازنه‌کننده را که از طرف زندگی می‌آید، در نظر نگرفته‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۲

ظاهر صنعت بدیدی ز اوستاد

اوستادی برگرفتی شاد شاد

تو صورت ظاهر فن و حرفه را از استاد آن مشاهده کردی، و بسیار شادمانه ادعای اوستادی کردی؟ [نمی‌توان از مولانا ظاهر این آموزه‌ها را آموخت و تصور اوستادی نمود.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۳

ای بسا زراق گول بی‌وقوف

از ره مردان ندیده غیر صوف

چه بسیار انسان‌های حيله گر ابله و ناآگاهی که از راه انسان‌های به حضور رسیده، چیزی جز لباس و ظاهر را ندیده‌اند. [برای همین مولانا در آخر یادآوری می‌کند که شما فن را باید کامل یاد بگیرید، ناقص نگذارید و نگویید یاد گرفته‌ام. نباید اجازه دهید چیزهایی که از مولانا یاد می‌گیرید من‌ذهنی از آن استفاده کند و فکر کنید تمام شده‌است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۴

ای بسا شوخان ز اندک احترام

از شهان ناموخته جز گفت و لاف

بسیارند من‌های ذهنی شوخ و بی‌حیایی که با داشتن اطلاعات اندکی از یک حرفه مدعی می‌شوند و از شاهان چیزی به جز گفت‌وگوی ذهنی و ادعا کردن یاد نگرفته‌اند. [در واقع منظور این است که باید کار کردن روی خود را ادامه دهیم و فقط با یاد گرفتن چند قانون، فکر نکنیم همه چیز را یاد گرفته‌ایم بلکه با مراقبه و تکرار ابیات، موارد لغزش را شناسایی کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۵

هر یکی در کف عصا که موسی‌ام

می‌دمد بر ابلهان که عیسی‌ام

هر یک از من‌های ذهنی مدعی و ریاکار عصای همانیدگی‌هایشان را به دست گرفته و ادعا می‌کنند موسی هستند و می‌توانند معجزات حضرت موسی را داشته باشند یعنی خرد زندگی را در عمل به کار بگیرند. و به انسان‌های نادان و



ساده لوح تلقین می کنند که عیسی هستم و می توانم از طریق قرین شدن با انسان‌ها با دم ایزدی آن‌ها را به زندگی زنده کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۶

آه از آن روزی که صدق صادقان

باز خواهد از تو سنگ امتحان

وای از آن روزی که سنگ امتحان از تو صداقت راستین را طلب کند. به عبارت دیگر عارفی بیاید ما را امتحان کند که ما واقعاً از جنس زندگی هستیم یا هنوز من ذهنی داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۷

آخر از استاد باقی را بپرس

این حریصان جمله کورانند و خُرس

[تو که صورت ظاهر مردان حق را دیدی و یاد گرفتی] بقیه را هم از استادِ زندگی، مولانا سوال کن چراکه این من‌های ذهنی حریص که عجله دارند زودتر به حضور برسند، همه کور و لال هستند یعنی زندگی از طریق آن‌ها نمی‌بیند و صحبت نمی‌کند بلکه از ذهنشان استفاده می‌کنند به همین دلیل است که صادق نیستند و فقط ادعا دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۸

جمله جستی باز ماندی از همه

صید گرگانند این ابله رمه



از هر چیزی که ذهنت به تو نشان داد زندگی خواستی و با آن‌ها همانیده شدی و چون هیچ کدام به تو زندگی ندادند از همه آن‌ها محروم و درمانده شدی. زیرا این گله من‌های ذهنی نادان توسط استادان گرگ‌صفت صید می‌شوند به عبارت دیگر انسان‌هایی که با من ذهنی ادعای استادی دارند تو را به بیراهه برده و وقت تو را تلف می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۹

صورتی بشنیده گشتی ترجمان

بی‌خبر از گفت خود چون طوطیان

تو ظاهر قضیه را شنیده‌ای و به صورت ذهنی آن را بیان می‌کنی و توجهی به آن چه که می‌گویی نداری فقط طوطی‌وار آن را تکرار می‌کنی و از گفته خود بی‌خبری.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

ای بسا سرمست نار و نارجو

خویشتن را نور مطلق داند او

بسیارند انسان‌هایی که سرمست و خواهان آتش‌اند؛ یعنی هم دردهای مختلف دارند، هم خواهان ایجاد و پخش آن‌ها هستند. اما خودشان را نور مطلق، یعنی نور بیرون کشیده‌شده از همانیدگی‌ها می‌دانند و ادعا می‌کنند که از ذهن آزاد شده و به وحدت مجدد با خدا رسیده‌اند درحالی‌که پر از درد هستند. [چنین شخصی هم خودش را خراب می‌کند هم دنیا را، بنابراین هرکسی باید به خودش نگاه کند و ناظر دردهایش باشد و بدون این‌که با مردم کاری داشته باشد روی خودش کار کند].



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۷

جز مگر بندهٔ خدا، یا جذبِ حق

با رهش آرَد، بگرداند ورق

مگر این که یا یک عارف خوبی هم چون مولانا با شعرهایش او را بیدار کند یا از طریق «جذب حق» یعنی فضاگشایی، خداوند از درون به او کمک کند. تنها از طریق یکی ازین دو راه است که خداوند انسان را آگاه کرده، او را به راه می‌آورد و ورق را برمی‌گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۸

تا بداند کآن خیالِ نارِیه

در طریقت نیست اِلّا عاریه

*نارِیه: آتشین

تا بداند که این خیال درد، یعنی هم‌هویت‌شدگی با چیزها و دردها، در راه و روش یک چیز «عاریه» و قرضی است که ما از بیرون گرفتیم و مجبور نیستیم آن‌ها را نگه داریم. [می‌توانیم از طریق یک عارف خوب و یا جذبِ حق که همان فضاگشایی است آن‌ها را ببندازیم].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۶

ای بسا کفّار را سودایِ دین

بندِ او ناموس و کبر و آن و این



خیلی از کفار یا من‌های ذهنی، عاشق دین‌داری واقعی هستند و می‌خواهند فضا را باز کرده و به خدا زنده شوند اما نمی‌توانند زیر بار اشتباهاتشان بروند و من‌ذهنی‌شان را کوچک کنند زیرا ناموس، حیثیت بدلی من‌ذهنی، و کبر و «آن و این» هم‌چون بند و حجابی جلوی‌شان را گرفته‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۷

بندِ پنهان، لیک از آهنِ بتر

بندِ آهن را بدرآند تبر

این بند ناموس و ترس از کوچک شدن گرچه که پنهان است اما از آهن سخت‌تر و بدتر است زیرا تبر بند آهن را می‌دراند اما ابزار ذهن بر روی بند پنهان تأثیری ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۸

بندِ آهن را توان کردن جدا

بند غیبی را نداند کس دوا

بند آهنی را می‌توان برید و جدا کرد اما هیچ من‌ذهنی در بیرون، دوايي برای «بند پنهان» ندارد بلکه تنها خود زندگی‌ست که می‌تواند با تبر قضا و کن‌فکان خود این «بند پنهان» و ناموس من‌ذهنی را ببرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

از حدِ خاک تا بشر چند هزار منزلت

شهر به شهر بُردمت، بر سر ره نمانمت



از مرحله خاک تا بشر که فعلاً در ذهن هستی، راه بسیار زیادی است که من تو را مرحله به مرحله و شهر به شهر از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به ذهن انسان آوردم و در هیچ مرحله‌ای رهایت نکردم. اکنون بگذار تو را از ذهن همانیده که آن هم مرحله‌ای است که باید از آن گذر کنی ببرم چرا که تو هنوز در راه هستی و به مقصد نرسیده‌ای.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

هیچ مگو و کف مکن، سر مگشای دیگ را

نیک بجوش و صبر کن، زان که همی پزائمت

به صورت من ذهنی بلند نشو، هیچ چیز نگو و به اتفاقات واکنش نشان نده، کف مکن و از طریق هیجان‌ات مختلفی هم چون خشم، رنجش و کینه، به صورت‌های مختلف در دیگ را باز نکن؛ چون من دارم تو را می‌پزم و بخار بیرون می‌رود، بلکه درد هشیارانه بکش، خوب بجوش و صبر کن و با فضاگشایی دردهایت را شناسایی کن تا خوب پیزی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۸

ای نخود می‌جوش اندر ابتلا

تا نه هستی و، نه خود ماند تو را

کدبانو با کف‌گیر بر سر نخود می‌کوبد تا او را امتحان کرده و به ته دیگ برود تا چنان پخته شود که دیگر هیچ چیز از او باقی نماند. به عبارت دیگر آشپز زندگی با قضا و کن‌فکان اتفاقاتی را به وجود می‌آورد تا ما را امتحان کند، اگر با مسئله‌سازی، دشمن‌سازی و خشم واکنش نشان دهیم و با کمال‌طلبی به خودمان و دیگران ایراد بگیریم، رفوزه می‌شویم، باید زیر بار اشتباهاتمان برویم و با فضاگشایی، دردها و همانیدگی‌ها را شناسایی کنیم و خوب بجوشیم تا دیگر هیچ چیزی از من ذهنی ما باقی نماند و کاملاً آزاد شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

قوت از حق خواهم و توفیق و لاف

تا به سوزن بر گنم این کوه قاف

برای آن که کوه قاف من ذهنی‌ام را با سوزن حضور ناظر در این لحظه بکنم، با فضاگشایی زیر بار اشتباهاتم می‌روم و به آن اعتراف می‌کنم و در این راه، قدرت و موفقیت‌م را از خداوند طلب می‌کنم.

عبارت عرفانی

«برکندن کوها با سوزن آسانتر از زدودن صفت کبر از قلب است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۹

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

آن شیری که در جنگ، صفوف دشمن را درهم می‌شکند و حریف را شکست می‌دهد، کارش آسان است؛ شیر حقیقی آن شیری است که من ذهنی و ناموس خود را درهم شکند، همانیدگی‌هایش را شناسایی کرده بیندازد و اشتباهاتش را بپذیرد و خود را از زندان ذهن رها سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۶۸

لا شک، این ترک هوا تلخی ده است

لیک از تلخی بعد حق به است

*لا شک: بدون شک، بی تردید



بدون شک ترک خواسته‌های من‌ذهنی تلخ است چراکه ما معتاد خواسته‌های من‌ذهنی شده‌ایم و زندگی را در آن‌ها جست‌وجو می‌کنیم اما تلخیِ دردِ هشیارانه ناشی از شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها از تلخیِ دوری از ذات اصلی خویش بدتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۶۹

گر جهاد و صوم سخت است و خشن

لیک این بهتر ز بعدِ ممتحن

*صوم: روزه، روزه گرفتن

*ممتحن: امتحان کننده

اگرچه تلاش در جهت شناسایی همانیدگی و درد ناشی از انداختن آن و همچنین پرهیز دائمی از همانیدگی جدید، کاری بسیار سخت و خشن است اما باید توجه داشته باشیم که این امر، از دوری از خداوند امتحان‌کننده، آسان‌تر و بهتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۰

رنج کی ماند دمی که ذوالمنن

گوید: چونی؟ تو ای رنجور من

*ذوالمنن: صاحب منت‌ها، صاحب عطاها، از صفات خداوند

در آن لحظه‌ای که تلاش و پرهیز می‌کنید و شکایتی ندارید خداوند، صاحب همه نعمت‌ها هم از طریق آرامش زیر فکرها، شادی بی‌سبب و ذوق درونی تو، احوالت را می‌پرسد و می‌گوید: «چونی؟» ای انسانی که از دوری من رنجور و بیمار شده‌ای و آگاهانه روی خودت کار می‌کنی تا به من زنده شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۱

ور نگوید، کت نه آن فهم و فن است

لیک آن ذوقِ تو پرسش کردن است

اگر هنوز توانایی و هشیاری کافی برای درک پیام خداوند را نداری بدان همین ذوقی که برای تبدیل شدن به خدا داری و هشیارانه روی خودت کار می‌کنی درواقع همان احوال‌پرسی خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۲

آن ملیحان که طیبیان دل‌اند

سوی رنجوران به پرسش مایل‌اند

*ملیح: نمکین، زیبا

آن عارفان نیک‌سرشتی همچون مولانا، طیب دل‌ها هستند و دائماً تمایل به احوال‌پرسی از ما من‌های ذهنی بیمار با مرکزی آلوده به همانیدگی‌ها دارند؛ ما با خواندن اشعار مولانا، شناسایی و ذوقِ زندگی پیدا می‌کنیم و ازین طریق مولانا، این طیب دل حال ما را می‌پرسد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

تو چه دانی، تو چه دانی که چه کانی و چه جانی؟

که خدا داند و بیند هنری کز بشر آید

ای انسان، تو با من‌ذهنی محدوداندیش نمی‌دانی که چه معدنی هستی و چه جانی داری و فقط خداست که می‌داند و می‌بیند که چه کاری از دست بشر ساخته است و صاحب چه هنری است. [ما می‌توانیم به خدا زنده شویم و برکات او از جمله عشق و خرد را در این جهان جاری کنیم].



با تشکر:

تنظیم کننده متن: خانم پارمیس

گوینده: خانم فاطمه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com